

## احکام یا عناوین ثانویه

سیدجعفر سجادی



اصل کلی اولیه در نظام شریعة سمحه سهله اسلام بر انجام احکام عبادی و معاملاتی و غیره است بدان سان که رفاه و سعادت و راحتی انسانها تأمین گردد و به عبارت دیگر احکام شرع در جهت رفاه و امنیت و آسایش انسانهاست که می فرماید: *یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر* که بخشی از آیه فرض صوم است که «*فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ*» (یعنی ماه رمضان) *فَلْيَصُمْهُ* و من کان مریضاً او علی سفرٍ فعدّةٌ من ایامٍ آخر... هر چند مورد خاص نزول آن راجع به روزه ماه مبارک رمضان است که اگر کسی مریض باشد و یا مسافر باشد تحمل دشواری نکند و روزه های واجب را در ایام صحت و سلامتی و موقعی که مسافر نیست انجام دهد زیرا خداوند در تشریح احکام راحتی انسانها را می خواهد اما این معنی که نظر شارع در تشریح احکام به طور مطلق هموار کردن راه زندگی با سعادت و راحت است کلی است و در

هر مورد از تشریح احکام صادق است و از این روست که برای هر حالتی از حالات و وضعی از اوضاع مطابق با آن احکام متفاوت متناسب با آن مقرر می‌دارد. و مثلاً نماز گزاردن در حالت کسالت و مرض و مقام خوف و جنگ یک وضع دارد و در حالت عادی وضعی دیگر دارد. شرایط، مقدمات، مقارناتی که در وضع عادی باید رعایت شود غیر از آن چیزی است که در حالت امراض و یا اوضاع غیر عادی باید مراعات شود و لذا به طور مکرر در مقام بیان احکام خاص و در هر مورد می‌فرماید: لا یكلف الله نفساً الا وسعها که تکالیف شرعی در هر مورد و برای هر کس در حد توانایی اوست. پس تک تک افراد طبق شرایط جسمانی و روحی و زمانی و مکانی که دارند به اندازه توانایی و قدرت خود باید انجام وظیفه کنند. مسئولیت هر کس در مقابل انجام وظایف عبادی و غیر عبادی بر حسب علم، قدرت و توانایی اوست بطور مطلق و بالذات احکام ویژه عالم عامد و جاهل قاصر و جاهل مقصّر و مستضعفین در موارد گوناگون متفاوت است. و حتی در مقام کمال عرفانی آمده است که «حَسَنَاتِ الْاَبْرَارِ سَيِّئَاتِ الْمُقْرَبِينَ» که آنچه از عبادیات درباره مردان عابد و زاهد و نیک، حسنه به حساب آید و پاداش دنیوی و اخروی بر آنها مترتب است برای اولیاءاله و مقربان درگاهش سیئه می‌باشد که اگر فرضاً عابدی، زاهدی خدای را به خاطر خوف از جهنم یا طمع در بهشت عبادت کند این گونه عبادات در حق عابد زاهد خوب و مثبت دنیوی و اخروی دارد ولکن عارف کامل را نسزد که خدای را به خاطر خوف از دوزخ و طمع در بهشت عبادت کند که نوعی از معامله و بازرگانی است که توانایی وجودی و وسع و قدرت فکری یک عابد زاهد معمولی در حدی از حدود است و آن عارف کامل در حد و حدود دیگر که لا یكلف الله نفساً الا ما آتاها.

آنچه به حضرت مولی علی بن ابی طالب بداد در این حدّ بود که فرمود ما

عبدتُ رباً لم اره و نیز فرمود « ما عبدت الله خوفاً من ناره و لا طمعاً فی جنته بل وجدته اهلاً للعبادة فعبدته » و این است معنی حسنات الابرار سیئات المقربین. اینها حالات و عوارض و لوازم احکام عبادی است در باب معاملات هم حالات و اوضاع نسبی است. تکالیف تابع قدرت، علم و اراده است.

### شرایط تکلیف

در شرایط تکلیف باید مسأله را بدین صورت مورد بحث قرار داد که هر تکلیفی ویژه مکلف خاصی است و همین ویژگی خود شرایط خاص است. و گرنه هیچ فردی در هیچ شرایطی بدون تکلیف نیست و هیچ موضوعی از موضوعات در هیچ شرطی از شروط اعم از شرایط ویژه مکانی یا زمانی بدون حکم نیست و هیچ فعلی از افعال در هیچ شرایطی بدون حکم نیست. از لحاظ شرایط زمانی خوردن گوشت مردار در حال معمول و رفاه و حالت عادی حکمی دارد که قهراً حرمت است و در حال اضطرار حکم دیگری دارد که قهراً حلیت است و هیچ کدام هم حکم ثانویه نیست مگر به قیاس و اینکه حالت عادی را اصل قرار بدهیم و حالت اضطرار را فرع و حالت ثانویه، حکم طفل قبل از بلوغ این است که مسئول اعمال و حرکاتش نیست و بعد از بلوغ هست. وضع و حال انسان در مکان و بلد خاصی از لحاظ نوع تکلیف و وظیفه با وضع و حال او در بلد دیگر و مکان خاص دیگر متفاوت است و بدون در نظر گرفتن مقایسه و اینکه یک حال را ملاک قرار بدهیم، حکم، اولیه و ثانویه نخواهد داشت هر حالی حکمی دارد که بالذات مخصوص بدان حال است. حکم تیمم برای مریض و جز آن حکم اولیه است و نه حکم ثانویه و به عبارت دیگر هرگاه انسانی که می خواهد انجام فرایض یومیه کند در محلی باشد که آب نباشد و یا آب باشد و قدرت بکار

بردن آن را نداشته باشد به هر علت حکم او تیمم است و این را بالذات نه می‌توان عنوان ثانوی نامید و نه حکم ثانوی مگر به قیاس و اینکه اصل را بر لزوم وضو گذاریم و به قیاس به آن این مورد را می‌توان حکم ثانوی نامیم که البته این هم یک امر نسبی است. طفل معاملاتش باطل است این حکم است. حکم اولیه هم هست و اولاً و بالذات معاملات اطفال و یا نابالغان باطل است. همان طور که اولاً و بالذات معاملات اشخاص بالغ درست است با رعایت شرایط که مکره نباشد، مختار باشد، عالم باشد، مالک مورد معامله باشد، یا مجاز از طرف مالک باشد. و اگر معامله مکره باطل باشد این حکم اولیه است که از مفاد شرایط خود به خود مستفاد می‌شود و نصوص هم آن را تأیید می‌کند. خوب هنگامی که شارع مقرر می‌دارد که اکل گوشت مردار حرام است، بیان حکم حالت عادی را می‌کند؛ و هنگامی هم که می‌گوید برای مفطر حلال است بیان حکم وضع غیر عادی را می‌کند. حال کدام اول است و کدام ثانی. در حالت اضطرار حکم دیگری ندارد که اولیه باشد یا ثانویه. موارد عسر و حرج که مفاد ما جعل الله فی الدین من حرج و لیس علی المریض حرج بیان یک واقعیت عقلی است و نه بیان حکم یا عنوان ثانویه. و در اینجا به طور خلاصه و فشرده در اطراف تکلیف و مکلف و مکلف به و احکام حالات عادی و غیر عادی سخن خواهیم گفت.

۱- تکلیف. عبارت از التزام به احکام و افعالی است که در آنها نوعی از دشواری و مخالفت با طبع باشد و بنابراین تعریف، مباح جزء تکالیف محسوب نمی‌شود؛ و پاره‌ای گفته‌اند که تکلیف عبارت از اعتقاد و التزام به احکام الله است به طور مطلق، و بنابراین شامل همه احکام پنجگانه می‌شود حتی مباح.

۲ - تکلیف مالایطاق . تکالیفی است که از حدود قدرت و توانایی انسانها خارج باشد که قهراً در شریعت، تکلیف مالایطاق نبوده و نباید باشد به شرحی که بیاید.

حکم - حکم عبارت از خطاب شرعی متعلق به افعال مکلفین است به اقتضاء و تخییر؛ و آن یا ظاهری است و یا واقعی . حکم ظاهری حکمی است که برای افعال مکلفین به ملاحظهٔ جهل به حکم واقعی ثابت می‌شود و در مقابل حکم واقعی است. توضیح آنکه، در محل خود مقرر شده است که راه علم به احکام واقعی به تمام احکام منسَد است زیرا مستندات احکام شرعی که عبارت از قرآن، سنت، اجماع، و عقل است، هر یک بدین وضعند. قرآن، همهٔ موارد احکام را شامل نیست به طور تفصیل. به علاوه اگر چه متن آن قطعیّۃ الصدور است لکن از نظر ما ظنیّۃ الدلالة است به شرحی که در محل خود بیان شده است. سنت نیز یا متواتر است یا آحاد. متواتر آن گرچه مفید قطع نسبی است لکن وافی به همهٔ موارد نمی‌باشد. اخبار آحاد نیز نظر به حوادث تاریخی مسلّم شده است که مقدار زیادی از آنها مجعول است، و مخالفان و معاندان، نظر به اهواء و دواعی و اغراضی، آنها را جعل و داخل در سنت و روایات واقعی کرده‌اند بنابراین مخدوش است. اجماع هم یا محضّل است یا منقول . محصل آن اکنون غیر حاصل است و منقول آن هم به شرحی که در کتب اصولی ثابت شده است حجّت نیست و مع ذلک کل اخبار نظر به امکان جعل، ظنیّۃ الصدورند؛ و به هر حال در کل وقایع و حوادث و امور مستحدثه و مواضع جدیده، مستندات فقهی، بطور تفصیل، مبین احکام آنها نمی‌باشد و همین امر یکی از عللی است که اجتهاد و استنباط در احکام را ایجاب کرده و ضروری می‌نماید. به هر حال چون قطع به واقع و راه رسیدن به حکم واقعی در همهٔ احکام و موضوعات ناممکن

است، پس فی الجمله باید عمل به گمان و ظن کرد در مواردی که راه قطع به آنها منسَد است.

پس حکم واقعی عبارت از حکمی است که منبعث از امر واقعی باشد در صورت قطع بواقع. این مسأله که مستندات قطعی وافی به بیان تمام احکام شرعی از عبادیات تا معاملات و فرائض نیست یک مسأله عقلی است که می‌دانید در طول تاریخ از روزگار زندگانی و حیات شارع مقدس تا کنون حوادث و وقایعی به وجود آمده و موضوعات جدیدی نمودار شده است که عقلاً نباید عاری از احکام باشد و اگر بپذیریم که با توجه به قواعد کلی و اصولی که از متن اسناد بدست آمده و می‌آید ما می‌توانیم احکام موضوعات جدید را دریابیم و استنباط کنیم. باز هم این امر به حال خود باقی است که آیا در تمام موارد امور مستحدثه ما از قواعد کلی می‌توانیم احکام یقینی آنها را دریابیم یا نه. خوب عده‌ای از فقها و اصولیان برآنند که در هر حال و وضع و شرایط یقینیات ما وافی به تمام احکام شرعی می‌باشد حتی نسبت به امور مستحدثه و پاره‌ای برآنند که قطعیات ما از راه سندهای عادی که قرآن و سنت متواتر و عقل و اجماع باشد وافی به تمام احکام نیست و ما ناگزیریم در اجتهاد و استنباط خود به ظنّیات بر حسب مراتب آن عمل کنیم. این یک بحث است و دیگر اینکه نزد متکلمان بحث است که آیا احکام شرعیه تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامری اند یا نه و بر فرض که احکام شرعیه تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامر باشند آیا واقع و نفس‌الامر به استناد آیات و سنت دریافت می‌شود یا خیر؟ آیا عقل می‌تواند خود مستقلاً حاکم باشد و احکام واقعی را دریابد یا خیر؟ جمهور معتزله گویند: اولاً احکام تابع مصالح و مفاسد نفس‌الامری است و افعال در واقع و نفس‌الامر متصف به حسن و قبح‌اند و کار شریعت هم بیان همان چیزی است که در واقع و نفس‌الامر هست. محلّلات و محرّمات شرعی مبین این امراند که پاره‌ای از افعال، ذاتاً

قبیح و پاره‌ای ذاتاً حسن‌اند و نه‌اینکه چون شریعت حرام کرده است قبیح است و چون واجب و یا حلال کرده است حسن است. زیرا حسن و قبیح، ذاتی امور و افعال است، و مطلق است نه نسبی، و عقل خود مستقلاً می‌تواند دریابد و بنابراین عقل شرع باطن است. در مقابل، اشعریان، گویند: حسن و قبیح، ذاتی امور و افعال نیست. آنچه شریعت، حرام و حلال و واجب کرده است، ما درمی‌یابیم که متصف به حسن و قبیح‌اند؛ و به عبارت دیگر، اولاً "حسن و قبیح تابع حکم شریعت است نه ذاتی امور، و ثانیاً بر فرض که اشیاء ذاتاً متصف به حسن و قبیح باشند، عقل انسان قادر به دریافت آنها نیست و پس از آنکه شریعت، حکم آنها را بیان کرد، درمی‌یابیم که فلان امر حسن است و یا فلان امر، قبیح است. خلاصه کلام اینکه در باب حکومت عقل و یا وحی بین متکلمان اختلاف است. هر یک از مکاتب برای خود نظرات و استدلالاتی دارند که در محل خود بیان شده است لکن آنچه محصول همه این نظرات است این است که احکام شرعی را باید به همان صورت که هست تعبداً پذیرفت و هرگاه دین در معرض قیاس و استدالات عقلی و فلسفی قرارگیرد، هرج و مرج ایجاد شده و نظام شریعت درهم می‌ریزد؛ بنابراین کار عقل بررسی مستندات است و به کارگرفتن در راه استنباطات و ردّ الفروع الی الاصول است. و به هر حال عقل و شرع به عنوان لازم و ملزوم‌اند که «کَلِمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ». و احياناً نه برعکس. بحث در این امر نیز طولانی است.

۳ - مکلف و شرایط تکلیف. مکلف کسی را گویند که موظف به انجام احکام شرعیه باشد و به عبارت دیگر اعمال و رفتار و کارهایش طبق موازین شرع باشد در عبادیات و معاملات و سایر احکام، با رعایت اینکه واجد شرایط تکلیف باشد.

شرایط تکلیف: به طور عموم، بلوغ، عقل، حریت، و اختیار است که قهراً این چهار شرط هم مفاد حکم عقل است و هم نقل. بنابراین بر کودک، سفیه و دیوانه و جاهل تکلیفی نیست یعنی احکام تکلیفی بر افعال و اعمال آنها مترتب نیست گرچه موجب احکام وضعی هم باشند و البته داخل در شرط عقل، علم و اطلاع هم هست و بنابراین بر جاهل مطلقاً و یا حداقل بر جاهل قاصر حکمی نیست. مفاد حدیث رفع هم همین است که می‌فرماید: «رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ أَشْيَاءَ: الْخَطَاءَ وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهَا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَالطَّيْرَةَ وَالْحَسَدَ وَالتَّفَكُّرَ فِي الْوَسْوَسةِ». یا (و الطيره و الوسوسة في التفكير في الخلق و الحسد و ما لم يظهر بلسان).

مفاد حدیث فوق، امری است عقلی و ماحصل آن همان شرایط تکلیف است و اساس آن، این است که موارد خطا و نسیان مؤخذ نیست و عقلاً قابل اغماض و گذشت است چون دو امر طبیعی است و سرشت انسان این است که در معرض این‌گونه احوال است. گاهی خطا و غفلت بر او عارض می‌شود و گاه دچار فراموشی و نسیان می‌گردد و همین طور، مجبور یعنی کسی که در انجام فعلی و کاری مکره باشد به هر نحوی از انحاء. حال ضرورت موردی وی را مجبور به اعمالی خلاف احکام اولیه نماید و یا مستقیماً و به واسطهٔ عنف، مجبور به ارتکاب عملی خلاف شرع شود؛ به هر تقدیر مکره مسئول اعمالش نیست و احکام تکلیفی در مورد اکراه از او برداشته شده است.

و همین طور است موارد جهل که فرمودند: «الناس في سعة ما لا يعلمون». به ترتیب خاصی که در باب جاهل قاصر و مقصر آمده است. و همین طور است حکم «ما لا يطيعون»، یعنی مواردی که قادر به انجام آن نمی‌باشند و البته فرق است بین موارد اکراه و عدم قدرت که در موارد اکراه، شخص قادر



بر فعل و ترک فعل هست یعنی فاعل بالذات هم عالم و هم قادر بر فعل و ترک است، نهایت به عنف یا ضرورتی مجبور به انجام یا ترک فعلی است که خلاف شرع است. و در مورد دوم، فاعل اصولاً "قادر به انجام «مکلف به» نیست، حال این عدم قدرت ذاتی باشد یا عرضی مانند عروض حالاتی مثل مرض و غیره که مشمول قاعده «نفی عسر و حرج» است که می فرماید:

«و ما جعل علیکم فی الدین من حرج . حج - ۷۸»

«و لیس علی الاعمی حرج و لاعلی الاعرج حرج و لاعلی المریض حرج . نور - ۶۱»

« یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر . بقره - ۱۸۵»

« ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج . مائده - ۶»

« و لا تکلف نفساً إلا وُسْعَها . انعام - ۱۵۲ و اعراف - ۴۲ و المؤمنون - ۶۲»

« و لا تُکلف نفس إلا وُسْعَها . بقره - ۲۳۳»

« و لایکلف الله نفساً إلا وُسْعَها . بقره - ۲۸۶»

« و لا یکلف الله نفساً إلا ما آتیها . طلاق - ۷»

به طوری که ملاحظه می شود، مفاد همه این آیات شریفه و حدیث مزبور، بیان شرایط تکلیف است و به علاوه هر یک را ویژگی خاصی است و نکات مخصوصی که به طور اختصار ذیلاً بر شمرده می شود.

قاعده نفی عسر و حرج که مفاد آیه ۷۸ سوره حج است، عام است و خبر است در مظان انشاء. بر این اساس که اصولاً "خبر می دهد که دین اسلام مشتمل بر احکام حرجی نیست و بالملازمه، امر است به اینکه به هیچ وجه نباید احکام حرجی به نام دین اسلام وضع شود و هرگاه موردی از موارد بالذات و یا بالعرض ضرورت و حرجی وجود یابد خروج موضوعی دارد.

مفاد آیه ۶۱ سوره نور بیان موارد خاص است و البته حکم عام است گرچه مورد خاص باشد، چنانکه در تمام خطباتی که مستقیماً متوجه

حضرت رسول و یا دسته و گروهی از مؤمنان و غیره باشد - همچنانکه در کتب اصولی و کلامی مذکور است - به عنوان حکم عام، شامل عموم می‌شود و خصوصیات موارد و مخاطبان خاص ملغی است مگر به دلایل عقلی و نقلی دیگر از قرآن و احادیث که خصوصیات موارد شأن نزول و غیره مراد باشد مانند ویژگیهای حضرت رسول (ص) در عبادیات و غیره. و به هر حال احکام قرآن مجید، عام است چنانکه در خطابات قرآن در کتب اصولی مدلل شده است. مفاد آیه شریفه «لَا تَكْلَفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا. بقره - ۲۳۳» که فعل «تکلف» به صورت مجهول آمده است، بیان امری است عقلی و طبیعی که آیه ۲۸۶ همان سوره نیز مبین آن است.

مفاد آیات فوق و آیات و روایات دیگری که به آنها اشارت خواهد شد علاوه بر نکات اشاره شده بیان احکام و عناوین ثانویه است.

**احکام ثانویه:** احکام ثانویه در مقابل احکام اولیه است. حکم در اصطلاح فقهاء و اهل کلام خطاب شرعی متعلق به افعال مکلفین به اقتضاء و تخییر است که اقتضاء شامل چهار حکم است که واجب، حرمت، کرامت، و استحباب است و تخییر حکم پنجم است که اباحه باشد. و قهراً احکام اولیه مفاد صریح و منطوقی خطابات شارع است که به موجب آن تکلیف انسانها و رفتار و اعمال آنان در باب عبادیات و معاملات و اجتماعیات بیان می‌شود. شاید با توجه به بیانات فوق، تا حدودی روشن شده باشد که عناوین و احکام ثانویه در موارد گوناگون، مختلف است و اصولاً به عنوان حکم یا احکام اصیل اسلامی نمی‌تواند مورد توجه و لحاظ باشد. موارد عدم علم و عدم قدرت و اکراه و عسر و حرج، موارد خاص است که به حکم عقل و فطرت از موضوعیت حکم خارج است و اصولاً در پاره‌ای از موارد نمی‌توان قایل به تخصیص شد و بلکه باید گفت که اصولاً از باب مثال،

موارد عدم قدرت و اکراه مشمول احکام تکلیفی نمی‌باشند. و حتی با نظر دقیق می‌توان گفت که موارد عسر و حرج و مرض و غیره هم از ابتدا مشمول حکم نبوده است، و تشریح احکام از ابتدا بر اساس شرایط و ضوابط تکلیف بوده است و مثلاً، «شارع، حکم صوم را از نخست برای کسانی تشریح کرده است که بالغ، عاقل، قادر و غیر مسافر باشند و بنابراین حکم عدم وجوب صوم یا حرمت برای این گونه افراد، حکم ثانوی نیست و بلکه عدم الحکم است و عدم الحکم، حکم نیست و آنچه به عنوان قضاءِ اداءِ مافات در اینگونه موارد مقرر شده است بدل است نه اصل که حتی می‌گوییم تیمم بدل از وضو و غسل و...»

در اینجا این مطلب نیز باید بررسی شود که آیا خروج از مقدار ضرورت به حکم تنقیح مناط جایز است قهراً پاسخ منفی است.

اصل اولیّه این است که احکام شرعیّه بر اساس احکام قضایای حقیقیّه کلیت داشته باشد و هم شامل موجودین در حال خطاب شود و هم شامل معدومین، هم شامل موارد عادی باشد و هم شامل موارد غیر عادی. اخبار و روایات نیز ناظر به همین امر است مگر آنچه به دلیل خاص، خارج شده باشد که به طور تفصیل، ادله نقلیه که مؤید به حکم عقل است آن موارد را خارج کرده است چنانکه اشارت رفت در آیات یاد شده و البته توجه داریم که هرگاه مطلب را به این‌سان عنوان کنیم موارد خارج شده، موارد مخصّصه‌اند و بدیهی است که در مخصّصات باید به اندازه مقرر شده و در همان حدّ متوقف شد و گرنه تحلیل حرام و تحریم حلال لازم آید پس موارد عسر و حرج احکام موقت خاص به خود را دارد.

می‌توان مطلب را این طور تحلیل کرد که اصولاً «موارد خارج شده از باب مخصّصات و مستثنیات نبوده و از همان ابتدا صدور خطابات و احکام اینگونه موارد مشمول آنها نبوده‌اند. زیرا به طوری که نموده شد، موارد

استثناء شده از شرایط و لوازم تکلیف‌اند و قهراً شرایط حکم نمی‌تواند از افراد موضوع حکم باشد. توضیح اینکه مضطرّ و مریض و سفیه و دیوانه و مکره و موارد غیر مقدوره موضوعاً از احکام خطابات خارج‌اند و در حقیقت سالبه به انتفاء موضوع است و مثلاً "مفاد آیه «کتب علیکم الصیام» راجع است به افرادی که از کمال صحت مزاج برخوردار بوده و در حال اضطرار و مسافرت نباشند و بنابراین نه تخصیص در کار است و نه استثنایی و مفاد قاعده نفی عسر و حرج هم چنانکه بیاید بیان یک امر طبیعی عقلی است که بیان می‌کند که دین به خاطر رفاه و آسایش انسانهاست و نه به خاطر عسر و حرج و در تنگنای دشوار قرار دادن آنان. و مبین این امر که چه موردی عسر و حرج است باز هم باید خود شارع باشد و نه عقول انسانها و احياناً اهواء اغراض.

و بر همین اصل است که عده‌ای از متکلمان گویند بر فرض اینکه امور و افعال بندگان ذاتاً متصف به حسن و قبح باشند باز هم تشخیص آن در حدود امکان و قدرت انسانها نیست و عقول مشوب به آلودگی‌های مادی نمی‌تواند مصالح واقعی را دریابد و گرنه فلسفه بعثت رسولان و انزال کتب آسمانی، خود به خود منتفی بود و هرگاه دین در معرض قیاس عقول ناقصه واقع شود از بین خواهد رفت و در روایات صحیح آمده است: «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم.» همه این دشواریها بر این اساس است که انسانها و سایر موضوعات در هیچ حال از احوال بلاحکم نمی‌توانند باشند.

#### اما روایات :

۱ - در داستان سمرة بن جندب با مرد انصاری، از قول حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده است که فرمودند: «فانه لا ضرر و لا ضرار.» و در روایتی آمده است که فرمودند: «لا ضرر و لا ضرار علی المؤمن.»

۲ - از حضرت صادق (ع) نقل است که حضرت رسول در باب اعمال حق شفعه که در موردی قضاوت می فرمودند، گفتند: «لاضرر و لاضرار»  
 ۳ - روایتی دیگر این است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: «لاضرر و لاضرار فی الاسلام». و به هر حال این روایت به طرق مختلف مسنداً نقل شده است. مرحوم شیخ انصاری گوید: بدیهی است که نفی ضرر در این گونه روایات به عنوان حمل حقیقی نیست و بدین معنی نیست که نفی ماهیت ضرر شود چه اینکه امر متحقق در خارج را نتوان به عنوان حقیقت نفی کرد و بنابراین به یکی از وجوه باید مؤول کرد:

۱ - منظور بیان تحریم فعل ضرری باشد.

۲ - حمل بر این شود که یعنی ضرر مجرد و غیر متدارک در اسلام نباشد، یعنی باید تدارک شود. و به هر حال منظور نفی وجود ضرر مجرد از تدارک باشد و این امر مؤید است به قاعده اتلاف که هرگاه کسی مال غیر را تلف کند ضامن آن خواهد بود.

۳ - منظور این باشد که در اسلام، حکمی که موجب زیان به بندگان است وجود ندارد و نباید تشریح شود که قهراً در تمام موارد عبادیات و معاملات و اجتماعیات جریان دارد و نافذ است و عام است و شامل اضرار به غیر به هر نحوی از انحاء می شود و حتی شامل اضرار به مال و به نفس خود زیان رساننده هم می شود.

در اینجا بحث بسیار است و حاصل کلام این است که: الف - احکام ضرری در اسلام وجود ندارد. ب - احکامی که وضع و تشریح آنها چنین می نماید که بر اساس ضرر و زیان است مانند جهاد، خمس، زکات، با توجه به منافع حاصله از آنها در حفظ نظامات جامعه اسلامی نه تنها زیان به حساب نمی آید، بلکه عین سود و مصلحت است و موضوعاً مشمول قاعده «لاضرر» نمی شود. ج - موجب و مفاد این قاعده شامل همه موارد اضرار

می‌شود. در هر موردی که حکمی موجب اضرار به مال و نفس می‌شود، در آن مورد خاص آن حکم مرفوع است. د- این قاعده با قاعده تسلیط که گوید: «الناس مسلطون علی اموالهم.» تعارضی ندارد و منظور از قاعده تسلیط، تصرفات جایزه و مباحه است نه مطلق تصرفات که شامل تصرفات محرّمه هم بشود و همانطور که صاحب مال نمی‌تواند از مال خود در راههای حرام و معاصی استفاده کند، نمی‌تواند تصرفاتش در ملکش منجر به زیان به غیر شود که آن هم حرام و محرم است و همین طور حتی شامل اتلاف و تبذیر در مال خودش هم می‌شود؛ به این معنی که مالک حق ندارد اموالش را بیهوده مصرف کند و یا به دریا بریزد و بنابراین عمومیت شمول این قاعده، نسبی است نه مطلق تصرفات محرّمه و زیان آور. و از همین روست که مجنون و سفیه و صغیر از تصرفات ناقله در اموالشان ممنوعند و به هر حال بین مفاد قاعده «لاضرر» و قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» تعارضی وجود ندارد.

در موارد خاصه مستند به آیات و روایات مخصوص نیز جای بحث و ایراد است که ذیلاً به طور اختصار اشاره می‌شود:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اساس مستندات از آیات: *تال جامع علوم انسانی*

«فمن اضطر فی مخصّصه غیر متجانفٍ لائم فإن الله غفور رحیم . مائده - ۳»  
 «فمن اضطر غیر باغ و لاعادٍ فلا اثم علیه إنّ الله غفور رحیم . بقره - ۱۷۳»  
 «فمن اضطر غیر باغ و لاعادٍ فان ریک غفور رحیم . انعام - ۱۴۵»

و قاعده لاضرر روایت «من أضرّ بشئ من طریق المسلمین فهو ضامن له. و ان الجار كالنفس غیر مضارّ ولا آثم.» و قواعدی مانند: «المیسور لایسقط بالمعسور.» و «مالا یدرک کله لایترک کله.» و «اذا أمرتکم بشئ فأتوا منه ما استطعتم.» و آیات و روایات و قواعدی دیگر که مستند به آیات و روایات

است همه افاده این معنی را می‌کند که در موارد ضرورت به هر نحوی که باشد احکام جاری نیست و قهراً بر حسب موارد اصالت الاباحه یا حلیت و یا طهارت در همان مورد خاص بدون تقید به قید زمان جریان خواهد یافت. و مثلاً" به موجب آیات سوره انعام و مائده و بقره که در موارد خاص هم هست و لکن به هر حال همانطور که بیان شد خصوصیت موارد ملغی است، افاده این معنی را نمی‌کند که حکم حرمت مردار در مورد اضطرار برداشته می‌شود و یا حکم حرمت سرقت برداشته می‌شود و بلکه مفاد آنها این است که حکم قطع ید در مورد سرقت در این مورد خاص اجرایی می‌شود و یا کسی که معذور است برای سدّ جوع از مردار استفاده کند در روز قیامت معاقب نیست و آنچه مربوط به حق الله است و احیاناً در مواردی خاص حق الناس درباره این شخص در این برهه از زمان اجرا نمی‌شود، و به عبارت دیگر، حکمی بر این شخص در این وضع خاص نیست چون شرایط تکلیف را ندارد و فاقد اختیار و قدرت است. حال این عدم قدرت ناشی از هر چه باشد و حدود و احکام خدا به استناد این گونه موارد نادره مرتفع نمی‌شود که می‌فرماید:

« و من یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله ناراً خالداً فیها. النساء - ۱۴ »  
 « و تلک حدود الله فلا تعتدوها و من یتعد حدود الله فأولئک هم الظالمون.

بقره - ۲۲۹ »

به طوری که ملاحظه می‌شود، احکام و عناوین ثانویه بدان معنی که گفته می‌شود و معروف است وجود ندارد. به ویژه اینکه فرموده است: « حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیامة. » (یا حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة).

مفاد حدیث منقول از حضرت رسول در داستان سمرة بن جندب که اشاره شد این است که حضرت رسول (ص) وی را تکلیف کردند که درخت

و اصله خود را به هر قیمت بفروشند و در این باب، قیمت را هم از قیمت روز بالا بردند لکن سمرة زیر بار نرفت لذا حضرت به مرد انصاری فرمودند که اصله درخت را برکنده بدور اندازد. و حتی این حدیث که مستند قاعده «لا ضرر و لا ضرار» است مفید این معنی است که در مسائل اجتماعی نخست باید رضایت افراد را فراهم نمود. نهایت و حد آخر اگر سر عناد و لجاج داشته باشد و به هیچ وجه زیر بار اصول انسانی و اخلاقی نرود آن گاه باید متوسل به راهی دیگر شد.

مفاد آیات هم این است که مقدمات امور بر طبق موازین درست و صحیح باشد چنانکه می فرماید: «فمن اضطر غیر باغ و لاعادٍ». حال اگر کسی به قصد دزدی و راهزنی مسافرتی کرد و در بیابان گرفتار سختی گردید، مفاد آیه این است که چنین شخصی مشمول حکم اضطرار نمی شود همچنان که از شرایط افطار صوم و قصر نماز برای مسافر این است که سفر آن حرام و معصیت نباشد.

چنان که مفاد آیه «ومن يتعد حدود الله...» این است که از حدود و ضوابط احکام الهی نباید تجاوز کرد و هیچ امری نباید بهانه و دست آویز شود که نظامات و احکام الهی مورد تجاوز قرار گیرد.

به هر حال، موارد احکام و عناوین ثانویه اگر بتوان آن موارد را عناوین ثانویه نامید مشخص است و تجاوز از آن تجاوز به حدود خداوند است مگر احکام و حدودی که موضوعاً بر اساس مساهلت و اغماض است که در هر مورد به طور خاص مشخص است.

در مسائل اجتماعی به صورت کلی آنچه اهم مستندات است قاعده نفی عسر و حرج است و استناد شده است که مفاد این قاعده که مستند به آیاتی چند است این است که هر آن حکمی که مآلاً "جامعه ها و نظامات آن را مختل گرداند نباید اجرا شود که فرموده اند: «یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم



العُسر.»

و همان طور که اشارت رفت، اولاً "نفس این امر یعنی اعتقاد به اینکه اجرای احکام اولیه موجب اختلال نظامات جامعه‌های اسلامی است پس باید به احکام ثانویه روی آورد خود «فیه مافیه» است و ثانیاً هر گاه مجاز باشد که طبق حوادث و اتفاقات روز بتوان احکام اسلامی را به این گونه استنادات ولو در برهه‌ای از زمان ملغی الاثر اعلام کرد، قهراً هرج و مرجی بوجود می‌آید که از آثار و توابع آن، تسری به همه موارد خواهد بود و اسلام ثانویه به وجود خواهد آمد که «ومن يتعد حدود الله فاؤلثک هم الظالمون.» و درست مفاد تحریف در کتاب الله است. و ثالثاً همانطور که اشارت رفت اصولاً احکام ثانویه بدان معنی که معروف و متداول است در اسلام وجود ندارد. نهایت در پاره‌ای از موارد شرایط تکلیف وجود ندارد و گرنه مکلف به، به حال خود همچنان باقی است. در پاره‌ای از احکام اصولاً احکام، معلق و مشروط است و این شرط در متن حکم قید شده است چنانکه می‌فرماید: «ولله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً» که خود به خود حکم، معلق به استطاعت است.

و اینکه گفته‌اند: «الضرورات تبیح المحظورات» بدین معنی است که آنچه ممنوع و محرم است در هنگام ضرورت، مباح می‌شود و این اباحت حکم نیست عدم الحکم است چنانکه بیان شد؛ و قهراً تشخیص موارد ضرورت و اضطرار در مسائل شخصی با خود شخص است و در موارد اجتماعی، اهل خبره‌اند و لکن به هر حال مسأله قابل دقت و بحث است و دلیلی مستند و مطلق وجود ندارد که بتوان این گونه موارد خاصه را به طور نامحدود در مسائل اجتماعی تسری داد. و فی الجمله می‌توان مسأله را بدین صورت عنوان کرد که شارع مقدس اسلام از همان ابتدای تشریح احکام برای موارد و موضوعات موارد استثنایی را مدّ نظر داشته است و برای آن موارد

هم بر حسب مورد با توجه به شرایط تکلیف و حدود قدرت و اختیار راه مفزعی معین کرده است و در واقع احکامی خفیف‌تر و مناسب در موارد حقوق الهی و نه در حق الناس و بالجمله در حق الله تخفیفی داده شده است و نه در حق الناس و لذاست که در مورد اکل میت می‌فرماید «أثما حَرَّمَ عَلَیْکُم المِیْتَةَ وَ الدَّمَّ وَ لَحْمَ الْخَنْزِیْرِ وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاعٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیْمٌ. بقره - ۱۷۳» که حلیت موقت گوشت مردار برای مفطر موقعی است که افراد به خاطر سرگردنه بری و چپاول و دزدی و طغیان علیه جامعه خود را در معرض اضطرار قرار نداده باشد و الا درباره این گونه کسان گوشت مردار حلال نمی‌شود. در موارد افلاس چون مسأله حق الناس در میان است گذشتی وجود ندارد و مگر اینکه بی‌تقصیر باشد که باز هم احکام آن دقیق‌تر است در مورد امین هم که گفته‌اند «لیس علی الامین الا الیمین.» قسم امین بر این اساس است که در حفظ مورد امانت کوتاهی نکرده باشد پس مسأله عناوین ثانویه در مورد حق الناس و حق الله تفاوت دارد. خلاصه کلام این نزاع ثمره عمل محسوس چندانی ندارد که عناوین ثانویه احکام موقت حقیقی را ایجاب می‌کند عنوان احکام ثانویه داشته باشد و یا نداشته باشد که به هر حال برای نمازگزار لازم است در صورت عدم دست‌رسی به آب و یا عدم امکان استفاده از آن برای غسل و وضو باید بدل و جایگزین آن را که منصوص است انتخاب کند که تیمم بر روی خاک باشد و به خاطر حفظ جان که از اوجب واجبات است. در مورد اضطرار و عدم دست‌رسی به غذای حلال به طور موقت می‌تواند از محرّمات سدّ جوع کند. در پاره‌ای از موضوعات که اصولاً وضع دگرگونه می‌شود و مثلاً "صلوة اطلاق بر مجموعه ارکان و حرکات و سکّنات خاص می‌شود و در حالت اضطرار مثل خوف یا مرض آن گونه حرکات و سکّنات اصولاً حذف می‌شود و نمازگزار بدل آنها را با ایماء و اشاره و حرکاتی در حدود قدرت،

صرفاً عبودیت خود را نشان می‌دهد. و الا عنوان نماز حقیقی بر آن نتوان نهاد و همان طور که اشاره شد مسأله در موارد حقوق الهی سهل است دشوار مسائل مربوط به حقوق مردم است که بسیار دقیق و پیچیده است و این طور نیست که به طور مطلق المفلس فی امان الله باشد. که می‌فرماید «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل . بقره - ۱۸۸.» و «لتأکلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون. بقره - ۱۸۸.» و نیز می‌فرماید «و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم. نساء - ۲.» در باب سایر تعدیات و تجاوزات به مردم نهی‌های صریحی است و مگر در موارد نادر مشمول احکام ثانوی نیست و اصولاً "حکم ثانویه ندارد. ظلم و تعدی و قتل نفوس محترمه و جرح و ضرب انسانها در هیچ شرایطی جایز نیست. و قصاص و حدود و دیات را احکام و عناوین ثانویه نیست فقط در شروط اجرای آنها سخن و بحث است. خلاصه اینکه «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه» و اگر این را به عنوان یک اصل اساسی بپذیریم قهراً باید آن گونه احکامی که مربوط به عناوین ثانویه است را پاره‌ای جایگزین و بدل موقتی حکم بدانیم و پاره‌ای را ضرورت گشا بدانیم و علاوه از موارد خاص و نصوص تجاوز نکنیم مگر در موارد بسیار نادر و موضوعات مستحدثه که مورد اجتهاد و استنباط مجتهد قرار می‌گیرد و با توجه به ادله فقاهتی و قواعد و کلیات مستنبط از روح شریعت و نصوص و اصول عملیه حکمی استخراج شود اعم از اینکه در زمان غیبت باب علم را مفتوح بدانیم و یا منسد مقدمات انسداد باب علم را بپذیریم یا نه چه آنکه با قواعدی که در دست داریم و نصوص محکمه هیچ امری از امور در هر زمانی عاری از حکمی شرعی نتواند باشد و با توجه به قواعد و اصول شریعت می‌توان احکام موارد جدید را به دست آورد و این گونه موارد جزء احکام ثانویه نیست که آیات و روایات مربوط به عناوین و یا احکام ثانویه مانند: یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر. بقره - ۱۸۵.

و لا یكلف الله نفساً الا وسعها. بقره - ۲۳۳. و الا ما آتاهما. طلاق - ۷. و قد فصل لكم ما حَرَّمَ عليكم الا ما اضْطُررْتُمْ. انعام - ۱۱۹. که این آیه صریحاً مورد اضطرار را حکم نمی داند و فَمِنْ اضْطُرُّ غَيْرِ بَاغٍ و لَاعَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. انعام - ۱۴۵. و آیات مربوط به تیمم. و ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج. مائده - ۶. و ما جعل علیکم فی الدین من حرج. حج - ۷۸. و لیس علی الاعمی حرج و لاعلی الاعرج حرج و لاعلی المریض حرج. نور - ۶۱ و فتح - ۱۷. صریحاً موارد خاص را بیان کرده است و جواز تعدی به موارد دیگر بدون نص و دلیل مورد تردید است و این گونه موارد نباید مستمسک برای موارد غیر منصوص باشد، که در این صورت اختلال در نظامات دینی واقع خواهد شد و منجر به تحلیل حرام و تحریم حلال خواهد شد و خلاصه اینکه همه اینها ضابطه و قاعده دارد و باید در مجمع فقهاء عادل ماهر، کارشناسی شود و نباید ملعبه دست مدعیان و افراد غیر متخصص و یا غیر پای بند کامل به اصول و فروع دین واقع شود.

والسلام علی من اتبع الهدی